

امام (ع) در سنگر تعلیم حقایق و مبارزه



نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق (ع) و پیش از آن در زمان امام محمد باقر (ع) آغاز و عملی شده بود، در زمان حضرت امام موسی کاظم (ع) نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم بیش از پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند. خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه درصدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی (ع) را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند، از جمله: چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند. بدین طریق مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد. حکومت‌های وقت و بعد از آن - برای دست یابی به قدرت - از این مذاهب پشتیبانی کرده و اختلاف آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند. در سال‌های آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سال‌های امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) بود " بسیاری از سادات شورشی - که نوعاً از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر (ص) بودند و با امامان نسبت نزدیک داشتند - شهید شدند. این بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، به پا می‌خاستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعلیم اسلام جان می‌دادند، و جان‌های خفته را بیدار می‌کردند. طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسلامی به رنگ ارغوانی درمی‌آوردند و بر در و دیوار شهرها نقش جاوید می‌نگاشتند و بانگ اذان مؤذنان را بر مأذنه‌های مساجد اسلام شعله ور می‌ساختند. " در مدینه از کارگزاران مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی در عمل، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند، و نسبت به آل علی (ع) آنچه توانستند بدرفتاری کردند. داستان دردناک " فح " در زمان هادی عباسی پیش آمد. علت بروز این واقعه این بود که " حسین بن علی بن عابد " از اولاد حضرت امام حسن (ع) که از افتخارات سادات حسنی و از بزرگان علمای مدینه و رئیس قوم بود، به یاری عده‌ای از سادات و شیعیان در برابر بیدادگری " عبدالعزیز عمري " که مسلط بر مدینه شده بود، قیام کردند و با شجاعت و رشادت خاص در سرزمین فح عده زیادی از مخالفان را کشتند، سرانجام دشمنان درخیم این سادات شجاع را در تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده‌ای را نیز اسیر کردند. مسعودی می‌نویسد: بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید. سياهکارهای بنی عباس منحصر به این واقعه نبود. این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارهای و میان ستونها گچ گرفتند، و صدها تن را نیز در تاریکی زندانها حبس کردند و به قتل رساندند. عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فروخواباندن فتنه انجام می‌دادند. حضرت موسی بن جعفر (ع) را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلم‌های بسیار، آرامشی نبود. امام به روشنی می‌دید که خلفای ستمگر در پی تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند. امام کاظم (ع) سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود، و در مدتی که از 4 سال تا 14 سال نوشته اند تحت نظر و در تبعید و زندانها و تک سلولها و سياهچالهای بغداد - در غل و زنجیر - به سر می‌برد. امام موسی بن جعفر (ع) بی آنکه - در مراقبت از دستگاه جبار هارونی - بیمی بدل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می‌کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت. آن زمان که امام (ع) در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام (ع) می‌گذرد، وی را آگاه کنند. هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام (ع) سخت بیمناک بود. چنانکه نوشته اند که هارون، درباره امام موسی بن جعفر (ع) می‌گفت: " می‌ترسم فتنه‌ای بر پا کند که خونها ریخته شود " و پیداست که این " قیامهای مقدس " را که سادات علوی و شیعیان خاص رهبری می‌کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بناحق " فتنه " نامیده می‌شد. از سوی دیگر این بیان هارون نشانگر آن است که امام (ع) لحظه‌ای از رفع ظلم و واژگون کردن دستگاه جباران غافل نبوده است. وقتی مهدی عباسی به امام (ع) می‌گوید: " آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می‌دهی " نشانگر هراسی است که دستگاه ستمگر عباسی از امام (ع) و یاران و شیعیانش داشته است. به راستی نفوذ معنوی امام موسی (ع) در دستگاه حاکم به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقطین صدراعظم (وزیر) دولت عباسی، از دوستداران حضرت موسی بن جعفر (ع) بودند و به دستورات حضرت عمل می‌کردند. سخن چینیان دستگاه از علی بن یقطین در نزد هارون سخنها گفته و بدگوئیه کرده بودند، ولی امام (ع) به وی دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (تقیه) که در مواردی، برای رد گمی حیل‌های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است، در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی (ع) و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق، همچنان پای فشارد - بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود. - سرانجام بدگوئی‌هایی که اطرافیان از امام کاظم (ع) کردند در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال 179ه. به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام (ع) و احترام خاصی که مردم برای امام موسی الکاظم (ع) قائل بودند پی برد. هارون سخت از این جهت، نگران شد. وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم (ص) را زیارت کرد، تصمیم بر جلب و دستگیری امام (ع) یعنی فرزند پیامبر گرفت. هارون صاحب قصرهای افسانه‌ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می‌کرد: " بار که هر کجا بیاری در کشور من باریده‌ای و به آفتاب می‌گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است! " آن چنان از امام (ع) هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام (ع) بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام (ع) را به کجا و با کدام کسان بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به نبودن رهبر حقیقی خویش خو گیرند و سر به شورش و بلوا برندارند و از تبعیدگاه امام (ع) بی خبر بمانند. و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود، از امام (ع) و از یارانی که - گمان می‌کرد - همیشه امام (ع) آماده خدمت دارد می‌ترسید، این یاران با وفا - در چنین هنگامی - شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام (ع) را فریبکارانه و با احتیاطانجام داد. باری، هارون، امام موسی کاظم (ع) را - با چنین احتیاطها و مراقبت‌هایی از مدینه تبعید کرد. هارون، ابتدا دستور داد امام هفتم (ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت، یک سال حضرت امام کاظم (ع) را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام (ع) مأمور کرد. عیسی از انجام دادن این قتل عذر خواست. هارون امام را به بغداد منتقل کرد و به فضل بن ربیع سپرد. مدتی حضرت کاظم (ع) در زندان فضل بود. در این مدت و در این زندان امام (ع) پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون، فضل را مأمور قتل امام (ع) کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست. باری، چندین سال امام (ع) از این زندان به آن زندان انتقال می‌یافت. در زندانهای تاریک و سياهچالهای دهشتناک، امام بزرگوار ما با محبوب و معشوق حقیقی خود (الله) راز و نیاز می‌کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب

وي شده است سپاسگزاري مي نمود . عاقبت آن امام بزرگوار در سال 183 هجري در سن 55 سالگي به دست مردی ستمکار به نام " سندی بن شاهک " و به دستور هارون مسموم و شهید شد . شگفت آنکه ، هارون با توجه به شخصیت والای موسی بن جعفر (ع) پس از درگذشت و شهادت امام نیز اصرار داشت تا مردم این خلاف حقیقت را بپذیرند که حضرت موسی بن جعفر (ع) مسموم نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته است ، اما حقیقت هرگز پنهان نمی ماند . بدن مطهر آن امام بزرگوار را در مقابر قریش - در نزدیکی بغداد - به خاک سپردند . از آن زمان آن آرامگاه عظمت و جلال پیدا کرد ، و مورد توجه خاص واقع گردید ، و شهر " کاظمین " از آن روز بنا شد و روی به آبادی گذاشت .